

# یک دقیقه ی عصر

فرهاد کریمی

یک دقیقه ی عصر



گفتم: یا شیخ چه فرمایی؟

گفت: در آی و هم نشین این کلمه باش، که این کلمه

باتو کارها دارد.

(( تذکره الاولیاء . ذکر شیخ ابوسعید ابوالخیر ))

## فهرست :

- ۱- سماع ..... ۶
- ۲- متافیزیک ..... ۸
- ۳- خط واحد ..... ۱۰
- ۴- بارش آفتاب ..... ۱۱
- ۵- مُچ گیری ..... ۱۲
- ۶- سایه ..... ۱۳
- ۷- آینه ها ..... ۱۴
- ۸- والس ..... ۱۵
- ۹- اضافه ..... ۱۶
- ۱۰- سرردهای مزمّن ..... ۱۷
- ۱۱- جاذبه ..... ۱۸
- ۱۲- در برهنگی یک خانه ..... ۱۹
- ۱۳- شوربای ساده ی ..... ۲۰
- ۱۴- اشاره ..... ۲۲
- ۱۵- چیزها ..... ۲۳
- ۱۶- سطرِ سرخ ..... ۲۵
- ۱۷- بازخوانی یک قصه ..... ۲۶

فرهاد کریمی  
 یک دقیقه ی عصر - مشهد : بوتیمار، ۱۳۸۹ .  
 ۵۶ ص  
 ISBN:964-9963-25-1  
 فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا .  
 ۱- شعر فارسی - قرن ۱۴- الف ۰ عنوان  
 ۲ب۳۷الف/۹۸۱/PIRV  
 ۱۳۸۹  
 کتابخانه ملی ایران  
 ۸۸ - ۸۷۸ م



انتشارات بوتیمار : مشهد صندوق پستی : ۹۱۳۷۵-۱۵۵۳

تلفن :

۸۴۵۰۶۴۹ - ۸۵۲۵۷۳۹ ( ۰۵۱۱ )

همراه : ۰۹۱۵۵۱۲۸۲۷۸ - ۰۹۳۵۹۸۱۳۰۱۳

مدیریت : حسین فاضلی hosein.fazely@gmail.com

شاعر : فرهاد کریمی

لیتوگرافی: شایان/چاپ: شمس / صحافی : پارسیان

اجرای جلد : حسین فاضلی

قطع : رقعی / تیراژ : ۱۰۰۰ / نوبت چاپ : اول ۱۳۸۹

شابک : 964-9963-25-1

www.BootimarPub.com

- ۱۸- (من) ..... ۲۷
- ۱۹- لحظه های خوابی آشفته ..... ۲۹
- ۲۰- ..... ۳۱
- ۲۱- شرح در متن ..... ۳۳
- ۲۲- این کوچه ..... ۳۴
- ۲۳- تو برای تو ..... ۳۶
- ۲۴- این قطعه : باز هم تو ..... ۳۸
- ۲۵- حرفِ حرف ..... ۴۰
- ۲۶- کنسرت چشم های تو ..... ۴۲
- ۲۷- پشت به چراغ قرمز ..... ۴۳
- ۲۸- یک فرصت ..... ۴۵
- ۲۹- عاشقانه - در یک زندگی ..... ۴۷
- ۳۰- خ د ا ح ا ف ظ ..... ۴۹
- ۳۱- marsel prost ..... ۵۰
- ۳۲- هشت روز هفته ای کاملن تحت تأثیر یک توده فکر سرد ..... ۵۲

## سماع

روی افق با پالتوی سفید  
و چقدر دود که سیگار می شد  
مردی که هر روز در روزنامه  
خودش را توضیح  
برای من

برای تو

برای او

هر لحظه واژه های عجیبی است  
و چقدر سکوت نمی کنم

از لام تا کام خودم

کام شعر تلخ  
در هر ساعت که می چرخد و می چرخد دور  
تو مشغول جنون های خودت  
همین حالا  
روی افق

در حلقه های دود  
مردی که دارد توضیح می دهد  
برای من

برای تو

برای خودش

## متافیزیک

خونم به گردن این زن  
به اتفاق خودم  
که هیچ کس در من نبود  
که هیچ چیز در همان من نیست  
و دیگر چه فرقی می کند  
کدام شب بی روز در زخمهای کهنه ام

پنهان

می گفت می شوم

کولی ها دعا کرده اند  
دیوانه گی شروع را  
در همان پرده ی اول شروع شده ام  
سماجت خودم  
با دهانی در بوی شیر خشک شده ی مادرم

من و این ضریح سورمه ای حال

دعای کولی ها...

و آمین بنیامینِ آن زن

## خطِ واحد

هوا هوا می گیرد از تو  
 سرفه هایم در گلوی خاک خفته اند  
 و حرف هایم که پوست شان را کنده ام برای آن گوش  
 قرار نبود  
 در فراموشی های تو دراز بکشم  
 در ایستگاهی دور  
 با خطی که واحد نیست  
 گاهی روسری شرابی ات را سر می کشم  
 از چشمانم قابی که عکس ات را گم کرده بود  
 حالا بی تفاوت این حرف ها را  
 آویزان کرده ام  
 تا کم کم  
 در پهلویت پارک کند  
 نگاه پری های بال

## بارش آفتاب

خودم را می نویسم  
 برای تو وسط همین صفحه  
 با یک خط شکسته و یک حرف بی ربط  
 کجا می روی؟  
 نگاهم دنبال پشت سرت  
 راه می رود هر لحظه  
 در خیابان / بیابان با کفشهای تو

تو هر جا

هوای خودت را داشته باش  
 چقدر خوب می شود  
 هوا دارد آفتاب می بارد

چترم / که گم شده ام

در خیس نگاه آفتاب

## مُچ گیری

روزش مثل روشن است این شاهنامه  
 الو :

قتل عمد

عمد

عمد

عمد

امان از این فردوسی توسی رنگ

## سایه

ظهر شده است  
دست سایه ات نمی رسد  
سایه ات زیر پایت  
به اهمیتی که ندارد می خندد

می ترسم  
از دزدی که مرا

در این روشنِ روز

## آینه ها

تو گم شده ای  
در زمینه ی یک اتفاقِ حالا کمی آن طرفتر  
و گم شده ای  
اینجا هوای چشمان زنی  
در سُرْمه های سیاه کمی بارانی است  
لاَبَد  
نیمی از قدم هایت را برداشته اند  
یک اتفاق / و به کفش هایت ضمیمه شده  
گام هایت را می شمارم در نَفَس های تا حالا حبس  
که گم شده ای در مقصد  
در این نگاه های مزاحم  
می شکنند تمام آینه ها

در زنانگیِ دختران اُورشلیم

## والس

این روزها  
این روزها کجای من مال من است  
این روزها  
عزراییل در اعترافهای جنازه‌ی سقط شده‌ای  
می چرخد

و

می زند سوت دور سرم

گفتیم و گفتیم

هرچند

در دایره‌ای بسته می شدیم

باز با تو می چرخیم

## اضافه

ایستاده  
چیزی گم می کند  
ته پیاده رو پیدا  
من در عرض دراز تا نشسته ام  
یک نفر تا نگاهش را در نگاهم  
مثلن همه چیز

### بر لَعْنَتِ بَدِ چِشْمِ

تا این قسمتی که قسمت شد با کمی هم اضافه  
اشاره به همچنان  
و می آمد آن مرد در باران  
دنبال کار پر از کار بود  
حالا فکر می کنم که ...  
تا شعر را ادامه ندهم  
چیزی گم نمی شود

مثلن هیچ چیز

## سردردهای مُزمن

من با نگاه مایلِم مُنتهی به خطوطِ زیرِ چشمانِ شما  
 فرو می ریزم در تقدّسِ نیمه ی دیگر تو خودم  
 از این سردردهای مُزمن پیداست  
 راه افتاده ای در اعصاب  
 من پُلِ هایم را خراب و آسمان را بر سرم  
 این آوار از تو بود

پای این رودخانه به اینجا می رسد

کم

کم

پاروی قایقِ من از آب در نیامده آمده موجی سر زده نبود

رودخانه را به حالِ خودم می گذارم!

## جاذبه

پاهایی برهنه  
 روی سطرِ آخرین شعر

سیاه: سفید سفید

و باز کلمه  
 شانه هایش می لرزد از ترسِ از تو  
 سرطان تو که نیست بالاخره  
 کشفِ تو در چه اتفاقی افتاده باشد  
 من همچنان  
 خواهم نوشت شعر

سیاه: سفید سفید

سطرهای تو  
 جاذبه ها را

هیچ درختی نمی فهمد

که چقدر درخت شده ام

## در برهنگی یک خانه

کلید را فشار می دهی  
 فشار می دهی کلید را  
 و به صدا در می آید زنگ  
 وا که می شود در در برهنگی خانه  
 خانه از برهنه است می ترسد  
 خطی بر سقف کج افتاده  
 و این مُبل که بوی نشستن  
 کسی روی حافظه ی تلفن پیغامی نمی فرستد  
 از پنجره پیداست  
 چند بهار پشت شیشه ها زرد  
 و چند پاییز دق مرگ شده است  
 سمت چپ روی در:

لطفن پشت سرتان را نگاه نکنید!

## شوربای ساده ی سیّد

دست بر می دارم  
 دیگر ادامه نمی دهم  
 روزها  
 پرتم از خودم بیرون بیرون کمی آن طرفتر  
 من و تو و تو توی این متن  
 و چقدر مُفت که پشت سرت می زنند  
 نمی دانم یا نمی دانی یا  
 چه فرقی می کند؟  
 حالا ترجیح می دهم ترکیب خودم را با تو  
 تنها باشم یا نباشم  
 ترجیح می دهم ترکیب باشم  
 به هر حالنا  
 هر بار که می آیی  
 ویران می آید از پیش پای تو

چقدر می چسبد بوی این خاک [ به تنِ من ]  
 تکه هایی از من هنوز زیر آوار  
 نشسته ای و ...

نه!

باید برگردم به گندم های خودم

در اطراف انار

## اشاره

از اینجا به بعد را نمی روم  
 فرو می شوم در جنونی که از ردّ پاهای توست  
 باید در حواشی کفش های تو و مرتب غلت بخورم بالا بکشم این جاده  
 سمت دست های تو  
 می پیچم به خودم در انزوای چشم  
 و نگاه های عاصی در لحظه های دیوانه ی خودش  
 کارد این استخوان رسیده چقدر  
 دود باید حلقه حلقه از سیگار برگ بالا برود؟ می چرخد و  
 من پرتاب می شوم  
 به هزاره های تو فرو  
 در انگشت های جا مانده روی اشاره  
 و پارک بغل خیابان شما در آینه می شوم

می نویسم:

بگو چرا هنوز کفش هایت به تآثر می روند؟

برای علی الفتاحه فیلی شاعر است

## چیزها

در یک دقیقه

تمام خنده می شوی خالی می شود سایه های از پیاده رو

یادم افتاده همین دور و برها

چقدر از تنهایی خودم بی خبرم

بی                    یا                    با                    خبر

بی سیم ها از خبر خبر دارند    ولی من از تو ...

پنجره را دیدم

بسته بود دهانش از حرف

حرفی که نبود که باشد

حالا همچنان

و لابد همین جایی فقط با کمی فاصله

بلند از دور برایت می خوانم:

قبل از هر چیز

**دلم برایت چیز است**

خانه بی تو چیز است

..... چیز است

..... چیز است

..... چیز است

چقدر اینجا همه چیز چیز است

بی تو

## سَطْرِ سُرْخ

بِاِیِّ عِلِیْشَاهِ مَوْلَوِی (دَد قَبِیلِ اَز اَن کِه مِرْدَانِ مِهَانِ اَز  
تَنَهَائِیِ پَر شَوَنَد.))

از چندمِ تو

می پرد بیرون این حرف

چند فاصله که خط افتاد

یک:

و راه راه می رود همیشه

فکر تو در سرم سرت در فکر من

دو:

از تو قابی مانده بر دیوار

که در سمتِ چپ خودش را سُرخ کرده است

سه:

چقدر باید یادم باشد

در آخر همین سطر سطرِ سُرخ

خودم را دار بزنم به کوچه ی کدام...

که هیچ فکری در سرم نیست

## بازخوانی یک قصّه

به سرم می زند

در درس های آخر یک کتاب (( مثلن فارسی اول دبستان ))

تجدید که شدم

مداد رنگی هایم در یک نقاشی جا ماند

زیر گریه  
گرررر  
یه

ایستاده بودم

پای سیاهی یک تخته

آقا اجازه!

ماه پشت ابر گم شد

اکرم و امین گریه می کنند

نقطه سرِ خط

•

( من )

از چشمه های چشم های من

آبی بیرون می زند

بالا

بالا

با لا تر از

شب از نفس هامان می گذرد

تخت در آغوش تخت

فردا

همه چیز دوباره به هم

د

ز

ی

همیشه در زندگی زخمهایی هست

م

ی

ر

بماند که چقدر

می خور

می ترا

حالا

هر کسی رفته بر نمی گردد

و هر کسی بر نمی گردد رفته است

سرد در آغوش سرد

فردا

یکی از ( من ) نیست!

**توجه:** این ( من ) می تواند روح من، شما و یا هر کسی دیگر باشد.

## لحظه های خوابی آشفته

یک دو سه چار  
از پنجمی که بالا می روم  
همه چیز شکل خوابی آشفته می دهد  
خواب خاکستری بامداد

در اعصاب من و شاید تو

در جملاتی کنار هم

گفتی:

همین جاست

حالا بریده ام دیگر

بری... ده می فهمی؟

( چیزی بگو ..... )

هر روز تنم را به تنت

اگر بزنم سرم را به دیوار  
درست مثل  
مثل شبی که ک ک ک ک ...

...

بلند می شوی می روم

و بعد

بعد چی؟

و بعد...

می ایستم در راهروهای اینجا چقدر تاریک است

من ترسام را می ترسم

(( خارج از متن: به شب آمدم توی حیاط قدم بزنم شیخی پرید جلو و شکلی در آورد از آن

روزهای دور ))

و خط می کشم مشق هایم را تا آخر

از روی دستِ تو می نویسم

چه می شود؟

پا روی پایم را

می گذارم حرفتان را بنویسید

آخر این صفحه پُر بود از آنچه که شما می گفتید

لطفن ورق را بزنید

در صفحه بعد حتمن

بلند می شوی می روم

و بعد...

و بعد... (( هیچی ))

## شرح در متن

از پشت نگاه خارج از تو  
 دلم تنگ می شود لنگ می زند این  
 در کوچه آخر  
 از کجا معلوم بود

یکی بود و ...

پشتِ سرم حرفی نیست تا از شما دلگیرم به خدا با یک دل  
 شکسته:

### سلام

حالم از حال رفته. دیشب حوالی ساعت ۱۰ خودم را به کوچه ها خواستم  
 داد بزنم زیر گریه از دست تو.  
 گفتند: از این کوچه ها رفته‌ای و دیگر بر نمی‌گردد.  
 راستش فکر نمی‌کردم کار به اینجاها یکشد ، چاره‌ای نیست من هم  
 می روم و دیگر بر نمی‌گردم تو هم برنگرد.

خدا حافظ رفیق 2009/11/24  
 10 صبحی  
 به وقت همین حالا

## این کوچه

از روی چشم‌های تو  
 می کشم دست پشت پنجره‌ای که شما

باز باز گذاشته‌اید

شب‌ها/ (( روزها )) هم

این کوچه

چه حالی می تواند داشته باشد

در یک قدمی

در بن بست های دیوار به دیوار

حاشیه می رود

تا سالهای همیشه عاشق

مثلن معمولن

راستش همین از لای چشم هایت

دستی بیرون می آید با سیب

سرخ شاید

یا تو هر چه فکر می کنی

نیست؟

یک سبد برای کافی نیست

شما  
و این کوچه

۵

## تو برای تو

چقدر

کلمه ای روی دست های یک شاعر  
و این کاغذ سطر می شود تمام سفید

- تو ← سطر اول
- تو ← سطر دوم
- تو ← سطر سوم
- تو ← سطر چهارم
- تو ← سطر پنجم
- تو ← سطر ششم

سطر هفتم حالِ تو چه روزی دارد

حال مرا

ورق اگر برایتان امکان دارد

بزنید به سیم هر چه...

این لب چقدر ریز شد

## این قطعه : باز هم تو

کافی نیست

این صدا هنوز دارد از دهانم می ریزد

کف کلمه‌های جورواجور

باز هم می نویسم:

تو تو تو تو تو

خیلی تر از این ها

تو چه ارتفاعی دارد در یک جمله

که من دست ببرم در آستین

و ظاهر کنم ظاهر ت را

به رسم خودم

در یک نیم رخ یا یک تمام رخ

از این زاویه بگیر

بعد به بینندگان ترم ...

همیشه طبیعی است

همه چیز

همین طوری شروع می شود

فقط با یک

تو تو تو تو تو

## حرف حرف

مرضی برای مرزهای یک مرز مسین خاضلی

(من)

می کشم آه روی دود یک سیگار با مداد

و باز باران ( از نوع بی ترانه اش )

چقدر نمی خورد به شیشه های پنجره ای که نیست

باز باز باز نیست

من حرف هایم را هر روز به دفترچه ام می گویم که به گوش تو نرسند. شاید رسید روزی که دست های تو مرا در بر بگیرند. حرف های من با تو خیلی حرف دارند. حرف های من حرف اند. حرف حرف.

در فصل های تفسیر تو

مانده ام از دور (ها) دور

سر می زنم

به در می زنم

به دیوار می زنم

پنجره؟

- باران بی ترانه - باز نیست

(تو)

هنوز ایستاده‌ای

رویِ تنِ تمام حرف‌های تنت زیر باران دیشب

و نگاهم را

نگاه می‌کنی هر شب

که دارد قد می‌کشد پشت پنجره‌ای که نیست

باز باز نیست

دستِ خودش نیست این باران بی-

ترانه‌هایش را دزدیده‌اند

بی‌صدا دارد گریه می‌کند

برای تو؟

من؟ ...

...

...

## کُنسرت چشم های تو

حدس می‌زنم به تو

که شبیه خیلی‌های من شده‌ای

با سیگاری که در بوم کشیده بودی

و رنگ موهایت چند تا سیاه دارد سفید

پشت سطرهای چشمانت نشسته کسی

دکلمه می‌کند یا آواز؟ بزن ساز

کلمه‌ها می‌آیند تو

لای از همین کتابها با/ بی فعل

بعد می‌روند دوباره می‌آیند

لطفن فکر مرا پیاده کنید همین بغل‌ها

برای محترمان خواننده

کنار با تو می‌آیم در هر صورت

و پست می‌شوم در صندوق برگشتی (( فاقد هویت ))

دوباره گیج خودم می‌خورم دور خودم

حدسِ ناچارم می‌زنم به تو

## پشت به چراغ قرمز

خواب می رود

دست‌های من در دست‌های تو

از اینجا به بعد

یک نیمه خالی دارم در خلوت خیابان از سمت خودم

به هر جا که شما فکر می کنید

رفته

قرمزی چراغ در چشمهای همیشگی من

از سالها

در عصر یک سنگ

یا لحظه ی یک دایناسور

آمدید و گفتید:

(( ای تو، من ))

حالت چهره ی شما

چهره به چهره      رو به رو

کنسرت می دهید یا می گیرید

در این مساله‌ای کاملن شخصی

حالا

بفرمایید

تعدادی صندلی اینجا نشسته است

[ این سخنرانی دقیقن هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت و ..... است  
که شروع شده و احتمالن همین هفت دیگر طول می کشد ] **آرشیو**

## یک فرصت

برای فرهاد دگران به یاد نوروز در یادگار و آن ۱۳۳۷  
 راهی که منی یک اتاقی هم برای ما گذاشت

از تو بالا بروم

از برداشت چندم این مفرد و هنوز بالا نیامده

چقدر دست‌هایم نیستند

به علاوه در این حالت

با پاهایم که دنبال من نبود تا از تو بالا بروم

مانده (( از )) کمی

بالا می روم و خودم را در تو گم می کنم

این فرصت است

من در تو و تو در چشمان خودت

ایستاده‌ای ...

از دریا موجی است کاکا

که خون کسی را به گردن نمی گیرد

می اندازد به گردن تقدیر چنین بوده بود

آن کشتی و ناخدایش در ساحل تو

بعدها تنهایی تا ریختن گیس سپید روی شانه‌ها

تا از تو بالا بروم

از تو

تو

ی

لا

با

بروم

## عاشقانه - در یک زندگی

پیش از این پس ها  
 به گوشه‌هایی از این دیوار دیوار  
 موشش گوش می کند لابد  
 بچه‌های تلویزیون ما سالهاست  
 عاشقانه‌اند زیر یک سقف در یک زندگی

صدای بریده بریده‌ی تو:

شنوند	گانِ عزیز	لطفن به	گیر	ندهای خود	دست نز
نید	قسمتی	از آن	تن شبکه	را خورده	اند

حالا از اول:

پس از این پیش ها اگر بگویم

دور می شوید یا نزدیک می شوید یا هر چه می شوید

منتظران هستم در  
 پس این پیش  
 شما می توانید تکان برای خودتان دست بدهید  
 کمی آن طرفتر لطفن

فعلن خرده های شیشه را ...

## خ د ا ح ا ف ظ

سمتِ تو

سمتِ من

می آمد عجب بوی بهاری گل و سبزه زاری

این زندگی از کم چیزی داشت در یک صبح

و خیر این حادثه در اتفاق بود

در مرکز یک دایره نشستهای دوار

و چقدر من در سطر بعدِ تو

جا می ماند پشت روزنامه‌های باطله

خواننده‌ای روح من را آهسته در انزوا می‌خورد و می‌تراشد

آب افتاد از سرِ ما گذشت

این پهلو گفتم کمی تو را حرف گوش کنم

کجا بود

درست در نیمه‌های یک سرنوشت نوشت

خ د ا ح ا ف ظ

## Marsel prost

پیاده‌رو و کفش‌هایی به تاریخ مارسل پروست

در ناگهانِ زنی

و زنی که بارداری‌اش را در وحشت تخت گم کرده بود

عابری که پیاده‌رو از کفش‌هایش رد می‌شود

به بیرون زد دست‌های من

در آستین این تین و زیتون هم که حتمن هست

گذاشتم که باد کلاه‌اش را با گیسِ خودش

در فرقِ این پیاده‌رو

ببرد به همین نزدیکی‌ها

حوالی خانه‌ی مارسل پروست نشست

لابد روی تخت‌اش در فالی که زن بود کنار قهوه

این سالهای چقدر

دیگر گذشته کسی نماند در گذشته‌های خودش

شلوغی هم که بسیار بد بود در هوای پیاده‌رو

و زن در وحشت تخت مُرد

ساعت یک دقیقه‌ی عصر

## هشت روز هفته‌ای کاملن تحت تاثیر یک توده فکر سرد

صندلی تکیه داده به خودش

در اتاقی که فکر بود آن روزها

فکر شنبه:

زنی همین حالا از والس برگشته بدون هیچ اندوهی با جام و پیاله‌ای مغموم

فکر یک‌شنبه:

زنی همین حالا از والس برگشته بدون هیچ اندوهی با جام و پیاله‌ای مغموم

فکر دوشنبه:

زنی همین حالا از والس برگشته بدون هیچ اندوهی با جام و پیاله‌ای مغموم

فکر سه‌شنبه:

زنی همین حالا از والس برگشته بدون هیچ اندوهی با جام و پیاله‌ای مغموم

فکر چهارشنبه:

زنی همین حالا از والس برگشته بدون هیچ اندوهی با جام و پیاله‌ای مغموم

فکر پنج‌شنبه:

زنی همین حالا از والس برگشته بدون هیچ اندوهی با جام و پیاله‌ای مغموم

فکر جمعه:

زنی همین حالا از والس برگشته بدون هیچ اندوهی با جام و پیاله‌ای مغموم

فکری برای روزی دیگر:

باید بگویم مشت را بر اعصاب خط‌خطی دیوار

این روزها

### از فرهاد کریمی منتشر شده است:

- ۱- دستِ خالی      مجموعه‌ی شعر      ۱۳۸۳
- ۲- یک دقیقه‌ی عصر      مجموعه‌ی شعر      ۱۳۸۹

### منتشر می‌شود:

- ۱- من ، تو ، او      مجموعه‌ی داستان
- ۲- این خانه فردا سیاه می‌شود      مجموعه‌ی شعر
- ۳- سردرگمی‌های هنوز      مجموعه‌ی شعر
- ۴- که      مجموعه‌ی شعر
- ۵- گزاره‌ها      مجموعه‌ی نقد
- ۶- زنِ سطر هشتم      روایتی